

اگر چه برخی از داستانهای مزبور در بادی امر حماسی بوده‌اند، لیکن به مرور زمان، مضامین عاشقانه نیز کسب کرده و بصورت داستانهای حماسی و عشقی در آمده‌اند. مثلاً داستانهای کوراوغلو و قاچاق نبی از آغاز دارای مضامین حماسی و عاشقانه بوده‌اند. لیکن بنظر می‌رسد که داستان شاه اسماعیل نخست حماسی بوده و بعدها به داستانی حماسی و عشقی تبدیل شده است.

داستان شیرین و فرهاد در همدان و آذربایجان پدید آمده و یکی از کهن‌ترین داستانهای منطقه است که تعیین دوران آفرینش دقیق آن مشکل می‌نماید. این داستان که دارای مضمونی حماسی و عاشقانه و قدمتی چند هزار ساله در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان است، از بدو آفرینش آن در دوران "فرورتیش=فرهاد" تاکنون آمال ملی مردم آذربایجان را به شکلی حماسی (در قالب کوه کنی فرهاد) در بطن خود محفوظ داشته و با حضور "شیرین" برادرزاده میهن بانو حکمدار "بردمعه" مضمون عاشقانه و عاطفی کسب کرده و بصورت یک داستان ملی حماسی و عاشقانه در آمده است.

بنابراین از هنگام قیام فرورتیش و به نیزه نشانده شدنش در همدان و نقر نقش به زنجیر کشیده او در بستان، میان خلق آذربایجان در خصوص شخصیت و اندیشه و آمال او، داستانی پدید آمده است.

از این‌رو بنظر ما، نظر مؤلفان کتاب "تاریخ ادبیات آذربایجان" و نیز نظر مورخ و دانشمند ارجمند رحیم رئیس نیا در تأیید نظر مؤلفان کتاب مذکور مبنی بر اینکه کلمه فرهاد و شخصیت او از کلمه "فرورتیش" و شخصیت تاریخی وی پدید آمده است کاملاً صحیح است و در واقع حکایت "فرهاد" که اسطوره سلحشوری و دلاوری در زبان توده مردم بوده، به مرور مضمون عاشقانه نیز کسب کرده است.

همچنانکه تبدیل کلمه "فرورتیش" به "فرهاد" در طول اعصار در ادبیات شفاهی خلق آذربایجان تصادفی نبوده است، نزدیکی جغرافیایی کوه بیستون که فرهاد آنرا می‌کند، با "قصر شیرین" و حتی وجود آثار تاریخی مذکور در این اراضی نیز به هیچ روی تصادفی نیست. زیرا ناحیه‌ای که این آثار در آن واقع است یعنی لرستان و مناطق شمالی و تا حدودی جنوبی آن، از جمله کردستان ایران و بخش شمال‌شرقی کردستان عراق و اراضی جنوبی دریاچه وان جزو قلمرو ماد - مانا و موطن اقوام التصاقی زیان بوده است. با در نظر گرفتن مراتب فوق به یقین می‌توان گفت، همچنانکه اعدام فرورتیش و هم فکران او از سوی داریوش در همدان دارای معنای سیاسی و اجتماعی ژرفی بود، نقر نقش به زنجیر کشیده فرورتیش در بستان (بیستون) نیز به هیچ روی تصادفی نبوده است. هدف داریوش از کندن این نقش در قلمرو ماد این بود که

مردم ماد و اعقاب و اخلاق فرورتیش را مرعوب سازد، تا دیگر بار در صدد عصیان برنایند. لیکن مردم ماد حتی برای لحظه‌ای فکر و اندیشه آزادی را فراموش نکرد و در هر موقعیت و فرصت مناسبی اقدام به فعالیت‌های انقلابی نمود و اندکی بعد قیام "چیتران تخمه" را تدارک دید.

قیام چیتران تخمه

قیام و مبارزه مادیها علیه استیلای پارسیان با اعدام سفاکانه فرورتیش پایان نیافت. قبیله "ساگارتی" که در اراضی میان زنجان - میانه کنونی ساکن بود، در برابر پارسیان سرفورد نیاورد. پیشوای این قبیله بنام "چیتران تخمه" که از خاندان کیاکسار بود خود را پادشاه ماد خواند و علیه داریوش علم عصیان بر افراسht.

برخی از تاریخ نگاران در اینکه مقر قبیله ساگارتیان در اراضی آذربایجان کنونی قرار داشته تردید دارند و معتقدند که قبیله مذکور در همان ایام در اراضی شرقی ایران و غرب افغانستان کنونی ساکن بوده‌اند. این یک حقیقت تاریخی است که در این دو ناحیه دو قبیله به همین نام و مقارن با هم سکونت داشته لیکن اینکه چیتران تخمه خود از سلاله کیاکسار بوده و خویش را پادشاه ماد می‌خوانده است، هرگونه تردیدی را در این خصوص از میان بر می‌دارد و بوضوح روشن می‌سازد که وی از اهالی ماد بوده و برای رهانیدن مردم ماد از ستم هخامنشیان در "زیکرتو" عصیان کرده است.

داریوش برای فرو نشاندن این قیام به سیاست مژوارانه کوروش متول شد. یعنی قیام مادیها را بدست اشخاصی از خود آنان سرکوب کردو دریغ که چنین مواردی بعضاً در تاریخ آذربایجان وجود داشته است.

داریوش برخی از اعیان مادی از جمله تهماسپادا^(۱) سرکرده مادی را بسوی خود جلب نموده و لشکری بزرگ به فرماندهی وی علیه مادیها گسیل نمود. وی، سپاهیان چیتران تخمه را مغلوب ساخته، خود او را به اسارت گرفت. داریوش شکنجه‌هایی را که بر فرورتیش وارد ساخته بود در مورد او نیز اعمال نمود و سپس وی را در شهر "اربل" بر نیزه نشاند. این حادثه نیز در کتبیه بیستون انعکاس یافته است. فریدون ابراهیمی در بحث از این بخش کتبیه مزبور از قول داریوش چنین می‌نویسد:

«پس از آنکه فردی به نام چیتران تخمه را دستگیر نمودم، گوشها و بینی او را بریدم،

- ۱ - Taxmaspada - این نام امروز نیز بعنوان اسم خاص مذکور در میان مردم آذربایجان بکار می‌رود.

چشمانش را در آوردم، او را به زنجیر در دربار نگاه داشتم و سپس در "اربل" به دار آویختم." مبارزه مادیها علیه پارسیان با قیام "چیتران تخمه" نیز پایان نیافت و در سالهای بعد نیز، قیامهایی روی داد. لیکن داریوش که قیامهای اصلی را فرونشانده بود، بر این قیامها نیز چیره شد و تاج و تخت هخامنشیان را نجات بخشید.

دلایل شکست قیامها چه بود.

دلیل اصلی شکست این قیامها در درجه اول عدم وجود پیوند و همبستگی میان این اقوام و فقدان وحدت و همکاری میان شورشگران و در درجه دوم خیانت طبقه فرازین و اعیان ملت‌های محکوم به ملت خویش بود. یکی دیگر از دلایل مهم این مغلوبیت‌ها نیز حمایت اکثریت توده‌های فارس از دولت هخامنشی بود. زیرا آنان در دوران حاکمیت هخامنشیان از پرداخت هرگونه مالیاتی معاف شده و به ثروتهای کلان دست یافته و به جاه و مقام رسیده بودند. توده‌های وسیع و افراد عادی پارس صاحب زمین و آب و یک زندگی مرّفه شده بودند.

قیام فرورتیش اعتماد هیأت حاکمه هخامنشی را نسبت به مادیها به کلی از میان برد و آنان یقین حاصل نمودند که موفق به فریب مادیها نگشته‌اند. بهمین دلیل نیز مادیها در نوشه‌های رسمی پارسیان، مقام خویش را از دست دادند. نام آنان دیگر هم ردیف نام پارسیان بکار نمی‌رفت. در سنگ نبشه‌های شاهان هخامنشی، نام آنان در زمرة آخرین ساتراپ نشین‌های شاهنشاهی قید می‌شد. گرچه اندکی بعد نام ماد دیگر بار با احترام یاد می‌شود لیکن این سرزمهین بتدریج در ردیف یکی از ساتراپ نشین‌های عادی هخامنشیان قرار می‌گیرد. میزان مالیاتها، سربازگیری‌های اجباری، تحقیر و ستم ملی و فشارهای اقتصادی بمروز افزایش و شدت بیشتری می‌یابد.

این تحقیرها و فشارهای اقتصادی، اجتماعی در دوران داریوش دوم در سال ۴۰۸ ق.م دیگر باز موجب قیام مادیها گشت. این قیام به سرعت از سوی هخامنشیان سرکوب شد.

منشاء، معنا و قدمت واژه ترک^(۱)

واژه ترک ممکن‌آور چند هزاره پیش از میلاد پدید آمده است. این نام در سده‌های پایانی هزاره دوم قبل از میلاد وجود داشت.

برخی از محققان تاریخ و زبان ترکی از جمله خانم "عادله آیدین" بر آنند که نام "ترک" از فعل "دورماق" (ایستادن - توقف کردن) پدید آمده است. روند پیدایی این نام چنین بوده است. فعل دورماق زبان ترکی آذری معاصر، در میان اکثر اقوام ترک آسیای میانه در دوران باستان و معاصر به صورت "تورماق" بکار رفته و می‌رود. یعنی صدای "د" به "ت" تبدیل می‌شود. این تبدیل یک تحول عادی فوتیک است.

بخشی از ترکان باستان به سبب ضرورت‌های اقتصادی زندگی خویش، کوچرو بوده و بصورت اتحادیه‌های طایفه‌ای می‌زیستند. برخی از قبایل و طوایف این اتحادیه‌ها، به روى، برهبری پیشوایان خویش از ترکیب اتحادیه جدا شده، یک‌جانشین شدند. این هنگام دیگر قبایل اتحادیه آنان را "توروگ" (صفت فعلی از فعل "تورماق" به معنی ساکن شده، یک‌جانشین) نامیدند و این واژه بعدها به تدریج به نام برخی قبایل ترک تبدیل شد.

بعدها با به وجود آمدن دولت "گؤی ترک" دو صدای پسین منحنی (قالین دوداقلانان) در واژه "توروق" turuk (یعنی فونمهای ^۱ا) تحت تأثیر صدای نازک "او = ئ" در کلمه گؤی (به معنی خدا و آسمان) قرار گرفته براساس قانون هماهنگی مصوت‌ها در زبان ترکی به "توروک" Türk (گؤی توروک) تبدیل می‌شود و کلمه اخیر هنگام کاربرد مستقل آن بصورت "توروک" تلفظ می‌شود. دولت گؤی ترک در سده‌های هفتم و هشتم میلادی قوام داشت.

با رواج الفبای عربی میان ترکان در ادوار متأخرتر این واژه بصورت "تورک" نوشته شده است، از آنجاکه در الفبای عربی برای صدای نازک پهن (اینجه دوداقلانان) "او" = ئ حرف مستقلی وجود ندارد و این صدا با حرکه مشخص می‌شود لذا با اسقاط این حرکه، کلمه مزبور، هم در تلفظ و هم در کتابت به شکل "تورک" تحول یافته است.

اصطلاح ترک چگونه و چه زمانی پدید آمده است؟

"ترک" اصطلاحی است که پس از میلاد عمومیت و شمول یافته است. لیکن این واژه مدت‌ها

۱- این بحث برای پرهیز از گسیختگی میان مباحث مربوط به تمدن و فرهنگ مادی‌ها به ناچار به این قسمت کتاب منتقل گردید. [ترجم]

پیش از میلاد بوجود آمده و برخی قبایل ترک به این نام مسمی گشته‌اند. این کلمه دارای تلفظ‌های مختلف بوده است.

ما در منابع آشوری قبل از میلاد به نام "ترک" بر می‌خوریم. به نوشته یامپولسکی در منابع آشوری از سکونت "توروگ" ^(۱)ها=ترک‌ها در حوزه دریاچه ارومیه سخن رفته است. در برخی منابع نشان داده شده است که این گزارش منابع آشوری مربوط به قرن ۱۴ قبل از میلاد است. ^(۲) در منابع اورارتوبی نیز اطلاعاتی مبنی بر سکونت "توروخ"‌ها در ناحیه اطراف دریاچه ارومیه وجود دارد. از آنجاکه اطلاعات و گزارشات مذکور منابع آشوری و اورارتوبی اشاره به ناحیه واحدی دارند می‌توان احتمال داد که گزارش هر دو منبع مربوط به قوم واحدی است. مربوط بودن گزارشات منابع اورارتوبی به چندین سده پس از منابع آشوری بیانگر آن است که این قوم (توروگ‌ها) قرن‌های متعددی در اراضی آذربایجان جنوبی سکونت داشته‌اند.

بنابراین بر اساس منابع موثق تاریخی بطور قطع می‌توان گفت که از ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد تا ۱۲۶ ق.م. و محتملاً پیش و پس از این دوران نیز در اراضی اطراف دریاچه ارومیه قبیله یا قبایل و یا اتحادیه قبایل "ترک" سکونت داشته‌اند.

بون ترکها (Bun Turkler)

به نوشته میرعلی سیدوف "بون ترک"‌ها در سده چهارم قبل از میلاد در آذربایجان و سرزمین‌های مجاور آن می‌زیسته‌اند. به گفته‌وی در کتابی بنام "کارتلینی نین مراجعتی" قید شده است که وقتی اسکندر پسران "لوتا" را به فرار وا داشت با "بون ترک"‌های خشمگین مواجه شد. آنان در سواحل رود کر می‌زیستند و در چهار شهر سکونت داشتند و "بون ترک" و یا "بون توروگ" ^(۳)‌ها نامیده شده‌اند. محقق گرجی "ی.س. تاکایشیویلی" این قبایل را ترک دانسته و می‌نویسد: «بون ترک‌ها یا ترکان و یا تورانیانند» ^(۴).

آکادمیسین مار "بون ترکها" را به معنی "ترکان محلی" دانسته است. برخی دیگر از محققان

1- Turuq

۲- چنانکه در مقدمه نیز قید گردید حتی در منابع آشوری متعلق به سده ۲۴ ق.م (هزاره سوم پیش از میلاد) نیز نام طایفه توروگی قید گردیده است. همچنین در یک متن آشوری آنان به عنوان «اهمالی کشور توروگی» معرفی گردیده‌اند و از سکونت گوتیان نیز در سرزمین مذکور سخن رفته است. [ر.ک، مقدمه مترجم]

3- Bun Turuq

نیز این نام را "هون ترک" دانسته‌اند. دانشمندان گرجی تفاوتی میان "بون ترک"‌ها و "قیپچاق"‌ها نمی‌بینند. این نیز امری کاملاً طبیعی است چرا که زبان، عادات و رسوم، اعتقادات دینی، شیوه زندگی و... این هر دو قوم یکی بود. هر دوی این اقوام ترک بودند.

به نوشته میرعلی سیدوف در برخی زبانهای ترکی از جمله در زبان ترکان کومان، قیرغیز، تاتار و قاراقیرغیز، واژه «بون» به معنی "نسل، نژاد" بود. بدین ترتیب "بون ترک" به معنی نسل و نژاد ترک بوده است. از این‌رو نیز در میان ترکان اتنونیم‌هایی چون «بون سووار» (نسل سووار=سایبر)، "بون قیپچاق" (نسل قیپچاق)، "بون اوغوز" (نسل اوغوز) وجود داشت. بنابراین اقوامی با نام ترک در دوران پیش از میلاد هم در آذربایجان شمالی و هم در آذربایجان جنوبی سکونت داشته‌اند.

["هایلان توروگ"‌ها (خایلان توروگ‌ها)]

در سده پنجم میلادی در آذربایجان شمالی "خایلان توروگ"‌ها و یا "هون"‌ها سکونت داشتند. بر اساس منابع ارمنی پادشاه آنان "آران" نام داشت. به نوشته منابع، هایلان ترک‌ها جزو اتحادیه طوایف هون بودند که در اواسط سده پنجم قبل از میلاد در قفقاز شمالی می‌زیستند. سیدوف نشان می‌دهد که واژه "هایلان" در زبانهای ترکی باشکیردی و اوغوزی به معنی "برگزیده" و "محترم" بوده است. بدین ترتیب هایلان ترک به معنی ترکان محترم می‌باشد.

[[تورکوت‌ها]]

تورکوت‌ها طوایفی بودند که با "تلل"‌ها می‌زیستند. از این دو قوم "تلل"‌ها از اتحادیه هون جدا شده و دچار سختی و مشقت شدند. لیکن تورکوت‌ها زندگی در کنار هون‌ها را ترجیح دادند. تورکوت‌ها در دامنه‌های کوه‌های آلتای می‌زیستند و پیشنه آنها آهنگری و تاحدودی نیز دامداری بود.

بدین ترتیب اگرچه قوم ترک با این نام (ترک) بصورت عام از دوران پس از میلاد یعنی از عهد دولت گوی ترک بدینسو معروف گشته لیکن واژه ترک از قرن ۱۴ ق.م شناخته است.

ترکیب ملی و اجتماعی امپراتوری ماد و ساختار دولتی و وسعت آن

دولت ماد به لحاظ ساختار، کاملاً شبیه دولت ماننا بود. یعنی دولت ماد نیز از ترکیب پادشاهی‌ها و امارات کوچک نیمه مستقلی بوجود آمده بود که خود تابع دولت ماد مرکزی بودند.

سرزمین ماننا به لحاظ اقتصادی و ملی و فرهنگی، مرکز اصلی دولت ماد بود. در کتاب "تاریخ ماد" ا.م. دیاکونوف در این مورد چنین می‌خوانیم:

«اینکه می‌گوییم اراضی ماننای پیشین نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظرگاه فرهنگی نیز مرکز پادشاهی ماد بوده با در نظر گرفتن پدیدهایی از قبیل برتری مسلم فنی و هنری پیشه‌وران ماننایی در برابر برادران شرقی ایشان می‌باشد و گنجینه زیبیه خودگواه بر این مدعایی باشد. اما در زمینه افکار و معتقدات سرزمین ماننا در آن زمان... نقش رهبری را در ماد نداشته»^(۱).

بعارت دیگر در دولت ماد، هسته اصلی این دولت را مردم ماننا تشکیل داده و بر قبایل اطراف خویش و آنان نیز بر قبایل هم‌جوار خود که نسبت به خود از مرکز دور بودند حاکمیت داشتند و آنان را به دولت مرکزی مربوط می‌ساختند. هرودوت ساختار سیاسی پادشاهی ماد را چنین تصویر کرده است: «در زمان فرمانروایی ماد قومی بر قوم دیگر حکومت می‌کرد و مادیها بر همه و (قبل از همه) بر اقوامی که به ایشان نزدیکتر بودند و آنها هم بر همسایگان خویش و آن همسایگان بر هم مرزان خود»^(۲).

دولت ماد در ۴۰-۵۰ سال نخست تأسیس خود، دولتی بود که تنها به اقوام التصاقی زیان یعنی اعقاب و اخلاف گوتیان و لولوبیان تعلق داشت و از سوی آنان پدید آمده بود. لیکن پس از ایجاد امپراتوری ماد، این دولت شامل اقوامی شد که دارای ریشه‌های قومی مختلفی بودند.

شاهک نشین‌های نیمه مستقل سرزمین ماد از نظر دینی نیز دارای استقلال بودند و از سوی شاه کاهنان اداره می‌شدند این استقلال داخلی سیاسی و دینی بدین معنی است که مرکزیت سیاسی در دولت ماد نسبت به دولتها منطقه در آن عهد ضعیفتر و سست‌تر بود. بهمین دلیل نیز چنانکه پیشتر گفتیم آستیاگ در صدد برآمد تا با حمایت از دین واحد مغان و از میان بردن نفوذ و اقتدار کاهنان و اعیان محلی، مرکزیت دولت ماد را تقویت نموده و استوارتر سازد.

اهالی ماد از چهار دسته اجتماعی تشکیل یافته بود. حسن پیرنیا در این خصوص چنین می‌نویسد:

«عدد طبقات در عهود خیلی قدیم دو بوده: طبقه جنگیها، طبقه بزرگان و شبانان. در قرون بعد طبقه روحانیون و کسبه بر آن افزوده در دوره مادی هم یقیناً این چهار طبقه وجود داشته، زیرا در اینکه مغها، یکی از طوایف ماد، طبقه روحانیان را تشکیل کرده بودند، تردیدی نیست. از قرائن چنین استنباط می شود که دولت ماد مقام اینها را محکم کرده بود، زیرا می بینیم که در دوره پارسی ها، با وجود قضیه بردیای دروغی، آنها مقام خود را حفظ کرده اند. بنابراین باید گفت که مذهب مغها مذهب رسمی مادیها بوده»^(۱).

به موازات قشرها و طبقاتی که پیرنیا بدانها اشاره می کند در جامعه مادی همچنین یک قشر اجتماعی به نام "کارا" موجود بود. این نامی بود که به توده مسلح افراد آزاد مادی اطلاق می شد. این طبقه اجتماعی از دیرباز وجود داشت و بدون شک در جریان قیام سال ۶۷۳ ق.م و بعد از آن در ایجاد لشکریان مادی نقشی مهم ایفا کرده است. کارا یا کاره^(۲) بعنوان یک قشر از عوامل مهم ساختار اجتماعی جامعه ماد به شمار می رفت. این قشر بعدها در جامعه پارسی نیز بوجود آمد و آن را تحت تأثیر قرار داد. نه تنها به لحاظ ساختار دولتی، بلکه به لحاظ ساختار اجتماعی نیز جامعه مادی، اجتماع پارسی را به طور جدی تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داده بود.

هر فرد آزاد عضو "کارا" مردی جنگی به شمار می رفت و او در عین حال کشاورز و عضو جماعت روستایی بود.^(۳) علاوه بر توده مسلح افراد آزاد، اعیان و شاهزادگان و صاحب مقامان عالیرتبه عضو "کارا" به شمار می آمدند و اینان اغلب رهبران و سران "کارا" ها بودند.

در میان اهالی ماد مرکزی، پیش از ایجاد دولت ماد افراد آزاد همان کشاورزان بودند.

ا.م دیاکونوف در تأیید این ویژگی جامعه مادی چنین می نویسد:

«توده اصلی "مردمان - سلحشور" (اعضای کاره. م) هنوز در آن زمان - به ظن قوی - از افراد آزاد جماعات کشاورزی یعنی کسانی که مستقیماً آفرینندگان نعمتهاي مادی بودند، تشکيل می شده. آشور بدست ایشان سرنگون شد و پادشاهی نیرومند ماد به یاری ایشان تأسیس گشت»^(۴).

به مرور در میان این صنف (کارا) غنی و فقیر بوجود آمد. مانند همه جوامع باستان، جامعه مادی نیز به یک جامعه طبقاتی تبدیل شده بود که در آن طبقات استثمار کننده و استثمار شونده وجود داشت. این اوضاع اجتماعی جامعه ماد در مطلبی که نیکولای دمشقی از قول کتسیاس

۱- پیرنیا، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۹

۲- همان اصطلاحات "قاراجماعت" و "قاراباخا" که امروز در میان آذربایجانیان مصطلح است.

۳- تاریخ ماد، ص ۳۰۷

۴- تاریخ ماد، ص ۳۰۸

نقل می‌کند هویداست:

«به روایت گتسیاس در ماد قانون یا رسمی وجود داشته که مرد مستمند می‌توانست وجود خود را به آدم متمولی که تغذیه‌وی را تعهد نماید، نثار کند. چنین مرد مستمندی وضع برده‌گان را پیدا می‌کرد. با این تفاوت که اگر از خوراک و تغذیه خویش راضی نمی‌بود حق داشت ارباب را ترک گوید»^(۱).

مرد مستمند در این مورد مانند شخص متمول عضو صنف کارا بود. لیکن وی وسیله تولید یعنی زمین خود را که لازمه تأمین معاش وی بود به هر دلیل از دست داده بود. بنابراین هر کس که وسیله تولید و استقلال خود یعنی زمین را از دست می‌داد، عضویت او در جماعت (کارا) نیز متنفسی می‌شد و چاره‌ای جز این نداشت که به تحت‌الحمایگی شخصی متمول گردن نهد و بدینسان یک قشر استثمار شونده نیمه آزاد و نیمه برده بوجود آمده و میان افراد منسوب به یک صنف اجتماعی تفاوت در میزان ثروت و دارایی پدید آمده و روز به روز این تفاوت بیشتر و عمیق‌تر می‌شد.

□ وسعت امپراتوری هاد

با توجه به اوضاع اجتماعی و سازمان دولتی ماد که بدانها اشاره گشت، تعیین قلمرو و مراکز ثابت این دولت کار آسانی نیست. چرا که بسته به ضعف یا نیرومندی دولت، پادشاهی و امارات کوچک آن در نواحی دور افتاده، گاه مطیع دولت شده، گاه نیز مستقل یا نیمه مستقل بودند. لیکن به رغم آن اراضی و سرحدات تقریبی دولت ماد در ایام نیرومندی این دولت به صورت زیر بود.

۱- اراضی اصلی ماد: این اراضی شامل آذربایجان ایران، سواحل جنوبی خزر، زنجان، قزوین، کاشان، ری، اسدآباد، ساوه، اراک، نهاوند و بخش‌های شرقی کردستان بود. در دوران هخامنشیان آذربایجان شمالی و جنوبی جزو ساتراپ‌نشین دهم بودند.

۲- پارس: شامل استان فارس و کرمان کنونی بود و اقوام و عشیره‌های پارسی در آن جا سکونت داشتند. پارسیان در زمان کیاکسار منقاد ماد گشته و سپس با سلاله پادشاهی ماد خویشاوند شدند. ایالت پارس و مردم آن بی‌چیز و فقیر و از نظر فرهنگی نیز عقب مانده بودند و در سیاستهای دولت ماد نقش مهمی را دارا نبودند. دیاکونوف در این مورد چنین می‌نویسد: «چنانکه گفتیم پارس در عهد کیاکسار تحت انقیاد ماد در آمده بوده ولی شاه یا شاهان آن همچنان باقی بودند و در شمار "شahan ماد" (یعنی تابع ماد) یا "شahan دستیار ماد" - که در

منابع باستانی شرقی از آنها یاد شده - در آمدند. پارس کشوری بود فقیر و از لحاظ اقتصادی عقب مانده و ظاهراً با اینکه به گفته هرودوت - شاهک آن با شاهزاده خانم مادی ازدواج کرده بود - در سیاست ماد نقش مهمی نداشت»^(۱).

از ده قبیله پارسی، تنها سه قبیله در استان فارس سکونت داشتند و قبایل دیگر پارسی در کرمان و نواحی شرقی ایران می‌زیستند.

۳- ارمنستان: بخشی از ارمنستان که از زمان کیاکسار جزوی از قلمرو دولت اورارت به شمار می‌رفت تابع دولت ماد بود. دولت ماد در زمان آستیاک بوسیله کوروش نواده دختری آستیاک قیامهای سرزمینی را که بعدها ارمنستان نامیده شد در هم کویید و آنجا را منقاد خود ساخت.

۴- اراضی دولت آشور پس از انقراض آن دولت بدست کیاکسار، میان دولتهای ماد و بابل تقسیم شده بود. در نتیجه نواحی شمالی عراق کنونی، نینوا و اطراف آن، ناحیه جنوب شرق ترکیه کنونی و بخشهای غربی کوههای زاگرس ضمیمه دولت ماد گشته بود. نواحی اخیر خاک اصلی دولت اورارت را شامل می‌شد.

۵- پارت - هئرکانه. "پارت"‌ها که در دوران متأخرتر دولت اشکانی را بوجود آوردند در اراضی میان‌گرگان و عشق آباد و دریای خزر سکونت داشتند. آنان تابع دولت ماد بودند.

۶- درنگیانه: سیستان، بلوچستان ایران، کرمان و اراضی شمالی آن و بخشهای غربی افغانستان، "درنگیانه" خوانده می‌شد و تابع دولت ماد بود. بخش مهمی از این اراضی در این دوران و حتی پیش از آن، موطن سکایان (ایشگوزها) بود و نام سیستان یا "سکستان" نیز از نام این قوم پدید آمده است.

۷- نواحی کنونی خوارزم، بلخ و به عبارت صحیح‌تر بخش‌های غربی و جنوبی آسیای میانه جزو قلمرو دولت ماد بود و از دیرباز در این نواحی، اقوام ترک سکونت داشته‌اند. بنظر می‌رسد که در اوایل هزاره دوم و اوایل هزاره نخست قبل از میلاد در بخش محدودی از این نواحی اقوامی هند و اروپایی زبان می‌زیسته‌اند که بعدها در نتیجه فشار ترکان به سوی جنوب و مغرب سرازیر شده‌اند.

۸- در بحث از دولت اشگوز گفتیم که پس از کشته شدن "مادی" رهبر اشگوزها بدست کیاکسار، آنان اراضی جنوب ارس را ترک کرده و در اراضی آذربایجان شمالی کنونی سکونت نمودند و دارای یک دولت محلی نیمه مستقل بودند در عهد قوام دولت ماد، ناحیه اخیر نیز جزو قلمرو ماد بود لیکن ساکنان این اراضی در امور داخلی خویش استقلال داشتند و مستقیماً تابع

مرکز دولت ماد نبودند بلکه به وسیله جنوب ارس یعنی بواسطه حکام ماننایی با ماد مرکزی مربوط می‌شدند. چنین بود وضعیت آذربایجان شمالی تا زمان اسکندر که ما در بحث از آتروپاتن به این موضوع اشاره خواهیم کرد.

۹- سواحل جنوبی خزر: "دیوک" حاکم مادی که سارگون دوم او را اسیر و به سوریه تبعید نمود، امیر ناحیه رود بار کنونی بود. به بیان دیگر پیش از پدید آمدن دولت ماد، امرایی از اقوام التصاقی زبان در قلمرویی که تا سواحل خزر و اراضی شمال جبال البرز امتداد داشت، حکومت میکردند. زیرا چنانکه دانسته است در این نواحی نیز "امرد"‌ها که اقوامی التصاقی زبان بودند سکونت داشتند.

بدین سان قلمرو دولت ماد از غرب کوههای زاگرس تا آسیای میانه، و از جبال قفقاز تا خلیج فارس و بلوچستان را شامل می‌شد. در این اراضی وسیع یک سیستم حکومتی مترقی که مقتبس از آشور و اورارت بود، قوام داشت. این سیستم حکومتی بعدها پایه و اساس نظام حکومتی هخامنشی شد یعنی ساختار دولت و نظام اداری پارسیان، از ماد و اورارت اقتباس شده بود.

تمدن دولت بزرگ ماد

مدارک تاریخی اندکی که تاکنون بدست آمده مؤید آنست که پیش از در آمدن پارسیان به فلات ایران، ماننایان تمدنی متعالی داشته‌اند. پس از ورود پارسیان به این منطقه نیز مادیها که سطح تمدنشان بسیار عالی تر از ایشان بود، قرنها راهنمای آنان به سوی دایرهٔ مدنیت بوده‌اند. لیکن پارسیان پس از خلبه بر مادیها، تمدن عالی آنها را متعلق به خود قلمداد کرده‌اند. مع‌هذا، اطلاعات و حقایق جدیدی که هر روز آشکار می‌شود بر تئوریها و ادعاهای غیر علمی که حاصل خشک اندیشی‌ها و تعصبات شوونیستی است خط بطلان می‌کشد.

تمدن ایلامی نیز نه تمدن آریائیان، بلکه یکی از تمدن‌های، اسلاف و نیاکان ترکان و از تمدن‌های نخست و با شکوه بشری بوده است.

پادشاهان آشوری که متمادیاً به اراضی ماننا - ماد لشکرکشی می‌کردند در دورانی که هنوز دولت ماد بوجود نیامده بود، در کتیبه‌های خویش به کرات مذکور شده‌اند که در اراضی ماد دژهایی بزرگ با دیوارهای مستحکم و در داخل و خارج آنها نیز آبادیهایی چون دهکده و قصبه و شهر وجود داشته است. در این دهکده‌ها و شهرها، مساکن و عمارتی بزرگ و ستوندار و ساخته شده از خشت خام، چوب و سنگ، با دامنه‌ای بر روی جلوخان که به نسبت آن عهد مترقی، زیبا و راحت بود، وجود داشت ویژگیهای این مساکن در قبوری که در صخره‌ها حفر

شده نیز مشاهده می شود.

در هزاره سوم ق.م لولویان نیم تنہای که عبارت از پیراهنی آستین کوتاه تا زانو بود و از روی آن پوست یوزپلنگ و یا پوست گوسفند می پوشیدند و آنرا بر شانه چپ استوار می کردند. حتی امروز نیز در برخی دهکده های دور دست آذربایجان چوپانان پوست دباغی گوسفند را بر شانه هایشان می افکندند. این لباس اصلی توده ماننا و ماد بود.

آثار بر جای مانده از دوران ماننا یان و مادیها نشان می دهند که مادیها موها یشان را با نواری سرخ می بستند و ریش خود را می زدند و یا کوتاه نگاه می داشتند. اهالی عادی ماد کلاه نمدی بر سر می نهادند. کلاه اعیان مادی نیز به شکل تاج بود. مادیها چکمه هایی با نوک باریک از پوست نرم می پوشیدند.

به نوشته مورخان یونان باستان مادیها پیراهنی گشاد با آستینهای بلند و شلواری گشاد و چین دار و بالا پوشی از پشم الوان می پوشیدند. لباس اسکیت ها نیز اینگونه بود. این بالا پوش دارای باشلقی نیز بود. استفاده از باشلق تا همین اوخر در دهکده های آذربایجان معمول بود و بدون تردید هنوز نیز در دهکده های دور افتاده آذربایجان معمول است به نوشته هرودوت «پارسیها شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند»^(۱).

دلیل این اقتباس نیز کاملاً واضح است. از چند هزار سال پیش از در آمدن پارسیان به فلات ایران اهالی ایلام و ماد مرکزی از هر لحاظ در اوج تمدن قرار داشتند. طبیعی است پارسیان که کاملاً عقب مانده بودند و مراحل بدوي زندگی کوچ نشینی را سپری می کردند افزار تولید و لوازم زندگی و لباس وغیره ایلامیان - که در ضمن خود تابع ایلام بودند - و مادی ها را اقتباس می نمودند.

مادیها گرچه در عرصه سیاست مغلوب پارسیان شدند. لیکن به لحاظ فرهنگی بر ایشان استیلا یافتنند. فرهنگ برتر همواره غالب می آید.

گوتیان و لولویان در هزاره های دوم و سوم قبل از میلاد، بوسیله خیش زمین را شخم می زدند. این بدان معنی است که اقوام ماننا و ماد از دو سه هزار سال پیش از میلاد آهن را استخراج نموده و در ساخت خیش و دیگر افزار و لوازم زندگی مورد استفاده قرار داده اند. استادکاران مادی - ماننا یی از اوخر هزاره دوم قبل از میلاد با آهنگری، کوره، پتک، چکش، ماشه و سندان و افزار مورد نیاز برای تیز کردن خیش و دیگر آلات مورد نیاز در آهنگری آشنا بوده اند و بی شک اساس آن را از سومریان و ایلامیان و کاسیان که پیشتر موفق به استخراج

آلومینیوم شده بودند اقتباس نموده و به مرور زمان آن را با علم و هنر و استعداد استادکاران خود تکامل بخشیده‌اند.

از اشیاء بدست آمده در گنجینه زیویه واقع در جنوب‌غربی دریاچه ارومیه بوضوح روشن می‌شود که مادیها با مهارتی تمام باکار و هنرنمایی بر روی آهن و مفرغ آشنا بوده و شیوه تولید آلات و اشیاء گوناگون از این فلزات را می‌شناختند. ام دیاکونوف در خصوص پیشه و صنعت مادیها می‌نویسد:

«در قسمت پیشه‌ها - هنرنمایی بر مفرغ و آهن به درجه عالی رسیده بود (به ویژه مصنوعات هنری مفرغی در زیویه بسیار است) سنگتراشی و صنعت سفالینه‌سازی و محتملاً نساجی نیز پیشرفته بود. به هر تقدیر بعدها منسوجات مادی را بسیار ارج می‌نمادند. تزئینات گوناگونی که بر ظروف سفالینه آن روزگاران دیده می‌شود چنین نشان می‌دهد که محتملاً در منسوجات نیز نقش زیبای مزبور را به کار می‌برده‌اند (در آغاز هزاره اول قبل از میلاد)»^(۱).

خط و الفبا

از توضیحاتی که پیشتر ارائه شد، همچنین بر اساس نوشته‌های مورخان معاصر روشن می‌شود که اقوام ماننایی و مادی دست کم از هزار سال پیش از میلاد دارای خط و کتابت بوده‌اند. ام دیاکونوف در این باره چنین مینویسد:

«مسلماً در هزاره اول قبل از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. فرمانی راجع به هبة اموال و دادن تسهیلات که در قرن نهم یا هشتم قبل از میلاد از طرف شاهک آبدادانا به زبان اکدی، به نام مردی آشوری صادر شده در دست و معروف است. ولی به طور غیر مستقیم از بعضی مدارک موجود چنین بر می‌آید که ماننایان از خود خط و کتابتی داشتند که به ظن قوی از خط اورارتی مأخذ بود.

گمان می‌رود که خط مزبور نوعی از خطوط میخی بوده است. در عین حال در نواحی اطراف دریاچه ارومیه هیروگلیفهایی نیز مشابه با هیروگلیفهای اورارتی متبادل بوده است. فی‌المثل بر روی دیسی نقره^(۲) که در زیویه پیدا شده هیروگلیفهای مزبور منقول است».

دانسته است که در دوران قوام امپراتوری ماد، پارسیان متقد آن دولت بودند. از کوروش دوم و داریوش اول شاهان پارس نوشته‌هایی به خط میخی باقی مانده که متعلق به اواسط قرن

ششم قبل از میلاد است. طبیعتاً غیر ممکن است که دولت تابع دارای خط و کتابت، لیکن دولت حاکم و ملتی که به لحاظ فرهنگی مترقی تر بوده فاقد آن باشد. ا.م. دیاکونوف می‌نویسد: «اکنون دانسته شده است که خط میخی "پارسی باستان" در زمان کوروش دوم^(۱) و اواسط قرن ششم ق.م بسیار متداول بوده است. این نکته مسلماً غیر محتمل است که پادشاهی بزرگ ماد فاقد کتابت بوده و پارسیان خط داشته‌اند». ^(۲)

می‌دانیم که اقوام سومری، ایلامی، کاسی، بابلی، اکدی و اورارتوبی از خط میخی استفاده کرده‌اند. پارسیان نیز این خط را مورد استفاده قرار داده‌اند. خط میخی اقوام مذکور متفاوت از همدیگر بود و در میان پارسیان نیز شکل خاص خود را داشت. لیکن در فاصله زمانی میان پدید آمدن الفبای میخی اقوام مذکور و پیدایش الفبای میخی پارسی باستان بدون تردید دوره الفبای میخی ماننایی - مادی وجود داشته است و پارسیان این الفبا را از سومریان و ایلامیان و اورارتوبیان و بخصوص از مادیها اخذ کرده‌اند. ا.م. دیاکونوف این موضوع را چنین بیان نموده است:

«خط میخی "پارسی باستان" با خط میخی بابلی و عیلامی تفاوت بسیار دارد و با اینکه ممکن‌باشد با دیگر خطوط میخی آسیای مقدم منشاء مشترکی دارد ولی آن را نمی‌توان مستقیماً مأخذ از آنها شمارد. تعبیر این کلام آن است که حلقهٔ فاصل بر ما مجھول است و بیشتر گمان می‌رود که خط میخی ماد و ماننایی جزء این حلقه‌های فاصل و مجھول بوده‌اند»^(۳). در بعضی منابع آشوری نیز می‌توان اشاراتی درباره وجود خط و کتابت نزد ماننایان یافت.

۱- لازم به توضیح است که خط میخی پارسی باستان پیش از داریوش وجود نداشته، بطور کلی اختراع خط میخی پارسی را دانشمندانی چون و.فوی، ف.هومل، آ.آ. فریمان ورث.هارماتا به زمان داریوش نسبت داده‌اند. دو لوحة زرین منسوب به «اریارمن» و «ارشام» که داریوش آنها را به ترتیب جد و جد بزرگ خود می‌خواند و در همدان کشف شده‌اند و همچنین کتیبه‌های پاسارگاد که به کوروش دوم منسوبند، همه در دوران متأخرتر جعل شده‌اند. خصوصیات دستور زبان کتیبه‌های اریارمن و ارشام، آنها را به نحو بارز و واضحی با کتیبه‌های اردشیر دوم و سوم نزدیک می‌کند. دانشمندان با مطالعه دقیق این دو لوحة به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توان زمان آنها را پیش از قرن چهارم ق.م دانست (ر.ک. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، م.آ. داندامايف، ۱۳۷۳، صص ۵۹-۷۶) پروفسور هاید ماری کخ نیز معتقد است که خط میخی پارسی به دستور داریوش توسط منشیان او اختراع شده است. داریوش در سنگ نوشته خود می‌گوید که خط تازه‌ای را پدید آورده است. (از زبان داریوش، هاید ماری کخ، ص ۲۵) [مترجم]

مثلاً سارگون دوم در گزارش سال ۷۱۴ق.م خویش می‌گوید که "اوللوسونو" پادشاه ماننا سنگ یادگار خود را وقف وی (سارگون دوم) کرده است^(۱) علاوه بر این ام. دیاکونوف به نامه‌ای بازمانده از آن عهد اشاره می‌کند که در آن از "محرر ماننایی" سخن رفته است^(۲) غیر از موارد مذکور مدرک دیگری نیز وجود دارد که مؤید وجود خط میان ماننایان و مادیها است. این مدرک عبارت از نوشته‌های منقور بر روی یک بشقاب نقره است که جزو اشیاء مکشوفه از منطقه "زیویه" در غرب دریاچه ارومیه می‌باشد. این نوشته - به نظر ام. دیاکونوف هیروغلیف - مؤید آن است که ماننایان در آن عهد دارای کتابت بوده‌اند. بنظر ما غالب این علامات نه هیروغلیف، بلکه نوعی الفبا است و به عبارت دقیق‌تر این مدرک تاریخی مربوط به دوران‌گذر از خط هیروغلیف به الفبا می‌باشد.

بنظر می‌رسد که نوشته مذکور متعلق به دورانی بس کهن‌تر از دوران تأسیس دولت ماننا، یعنی مربوط به آن هزاره‌های پیش از میلاد است که یا خط میخی سومری به طور کامل شکل نیافته بود و یا اسلاف ماننایان هنوز خط میخی سومریان را نمی‌شناختند و فقط با شکل ابتدایی الفبایی که منشاء آن آسیای میانه بود آشنا بوده‌اند.

ادبیات مادی

نیاکان ترکان یعنی اقوام و طوایف التصاقی زیان چند هزار سال پیش از میلاد، همچنین ترکان معاصر دارای ادبیات شفاهی (شعر و نثر) بسیار غنی و پرباری بوده‌اند و هستند. گرچه از ادبیات شفاهی مادیها نمونه‌ای در دست نیست، لیکن از خلال نوشته‌های مورخان می‌توان اطلاعاتی چند در این خصوص بدست آورد.

به تصریح مورخان قدیم یونانی و رومی، در کاخ پادشاهان مادی شعرایی وجود داشتند که مضامین اشعار خود را از داستانها و روایات شفاهی و ملی بر می‌گرفتند. «قوپوز» و «عاشقیق» به عنوان یک سنت ملی از دیرباز در میان اقوام ترک وجود داشته است. ناتل خانلری، اظهارات "دینون" از مؤلفان قدیم را در این خصوص چنین نقل کرده است:

«دینون می‌نویسد که در نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد شاعرانی در دربار شاهان مادی بوده‌اند و موضوع شعرهای خود را از روایات ملی اقتباس می‌کردند». (۱)

مورخان و مؤلفان باستان یونان و روم ضمن اشاره به چند داستان و افسانه دوران مادیها، اطلاعاتی مختصر از مضامین آنها به دست داده‌اند. خانلری در این باره چنین می‌نویسد: «چندین داستان و افسانه از دوره مادها در نوشته‌های مورخان یونانی نقل شده که از روی آنها می‌توان پی برده که در زمان مادها داستانها یا منظومه‌های داستانی وجود داشته است اما هیچ یک از این آثار مستقیماً به زمانهای تاریخی نرسیده است». (۲)

از سخنان دینون بوضوح روشن می‌گردد که در دربار مادیها افسانه‌ها و داستانهایی وجود داشته که از ادبیات شفاهی اخذ و توسط شعراء و ادباء به قلم کشیده می‌شده و این ادباء و شعراء داستانهای مذبور را یا مانند اوزان‌ها در دربار نقل کرده و یا بر اساس آنها داستان‌ها و رمان‌های منظوم می‌سروده‌اند.

دین

دین در شرق و بخصوص میان اقوام شرق نزدیک از دیرباز نقش اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی مهمی را دارا بود. مردم و دولت ماد نیز از این قاعده کلی مستثنی نبودند. پیش از بوجود آمدن دولت ماد در قلمرو آن دهها پادشاهی و امارت و ولایت و قبیله مستقل وجود

۱- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۰۲

۲- ناتل خانلری، همانجا

داشت که هر کدام از آنان آئینی مستقل لیکن نزدیک به هم داشتند. این قبایل و طوایف هنوز ملتی واحد به شمار نمی‌رفتند. این قبایل و پادشاهی‌های متعدد در راستای تشکل یک ملت واحد، نیازمند وحدت سیاسی و دینی بودند. با تأسیس دولت مستقل ماد توسط خشتریتی در ۶۷۳ق.م وحدت سیاسی اهالی ماد مرکزی تأمین گشت. آستیاک نیز در صدد بود تا بوسیله دین واحد قوم ملت ماد را استحکام بخشد. وضع دین در میان اقوام مادی را در دوران شاهان مادی و پیش از آن به دو دوره مشخص می‌توان تقسیم کرد:

۱- دوران پیش از سده هفتم ق.م

۲- دوران پس از سده هفتم ق.م

۱- تا سده هفتم قبل از میلاد در میان اقوام ماننایی و مادی - چنانکه در آن عهد نزد برخی دیگر از اقوام منطقه نیز بود - اعتقاد به نیروهای مختلف طبیعت و تصوّر خدایی برای هر یک از این نیروها و عناصر و پرستش این خدایان، به عبارت دیگر آیین نیاکان ترکان یعنی شامانیزم و یا نوعی بتپرستی رواج داشت. بدون شک این آیین‌ها، با ادیان اقوام باستان ماد مرکزی و آذربایجان یعنی گوتیان و لولوبیان مربوط بوده‌اند. رهبران این ادیان کاهنان بودند. به یقین می‌توان گفت که همه ویژگیها و احکام و رسوم و قواعد آیین زردشت که بعدها در این اراضی و میان این اقوام بوجود آمد مأخذ از آیین‌ها و ادیان موجود در میان همین اجتماعات کوچک و تکامل یافته‌انها بود.

به عبارت دیگر آیین زردشت نشأت یافته از آیین‌ها و ادیان موجود در پادشاهی‌ها و امارات کوچک آذربایجان باستان بود و آیین‌ها و ادیان مزبور نیز از اعتقادات شامانیستی همین اقوام و قبایل که با آسیای میانه مربوط بودند نشأت می‌یافت. ام دیاکونوف این مطلب را چنین بیان می‌دارد:

«اگر حتی برخی از تصاویر و تمثیل اساطیری لرستان را نزدیک به مضامین اوستا بدانیم باید از نظر دور نداشت که تکرین کیش اوستایی از نفوذ معتقدات دینی پیشین ساکنان غیر ایرانی و ماقبل ایرانی عاری نبوده است. مثلاً احترام به سگ که از خصوصیات اوستاست رسمی است که در میان اقوام کاسپی و آلبانی رایج بوده است. این رسم که جنازه را پیش پرندگان افکنند رسمی که بعدها جزو مراسم استوار زرتشتیان شد - و با تأثیر فوق العاده در میان اقوام ایرانی متداول گشت - از زمان باستان در میان کاسپیان رواج داشته است ولی شکی نیست که شمایلهای مذهبی که در نقوش ماننائی و «لرستانی» تصویر شده، به طور کلی، با کیش اهوره مزده و تعلیمات زرتشت ارتباطی ندارند. ادیان قدیم گوتیان و لولوبیان و کاسپیان... کما کان وجود داشتند و تقریباً بلا تغییر میان بخش غیر ایرانی ساکنان ماد در قرن‌های نهم و هشتم ق.م رایج

(۱) بودند.»

رسومی چون مقدس شماردن سگ و افکندن جنازه جلوی پرنده‌گان از رسوم اقوام التصاقی زیان بر آمده از آسیای میانه بود.

وجود رسوم مذبور در آئین زرداشت و اینکه خاستگاه این آئین سرزمین گوتیان و لولویان و مانتایان بوده بوضوح بیانگر آنست که آئین مذبور در طول اعصار در قلمرو همدان و آذربایجان کنونی و بطورکلی بر اساس آئین شامانیستی نیاکان ترکان و تحت شرایط اجتماعی ویژه‌ای بوجود آمده است.

۲- دوران پس از سده هفتم قبل از میلاد - از اوایل سده هفتم قبل از میلاد با پدید آمدن دولت و ملت واحد مادرکزی و اندکی پیش از آن بتدریج نطفه‌های آئین زرداشت در میان اقوام مادرکزی و ماننا بوجود می‌آید و با اشکال گوناگون در میان قبایل مختلف مادی - مانتایی انتشار می‌یابد. بنظر برخی دانشمندان قدیم از جمله ابوالیحان بیرونی، زرتشت در همین دوران میزیسته و موطن وی نیز آذربایجان بوده است. (بنظر برخی خاستگاه زرتشت، "ری" در جنوب تهران کنونی که جزو قلمرو ماد شرقی بود، و به عقیده برخی دیگر آسیای میانه بوده است). پژوهش‌های "و.ب هنینگ" نشان می‌دهد که زرتشت در سالهای ۵۵۳-۶۳۰ یا در ۵۵۱-۶۲۸ و یا در ۵۴۱-۶۱۸ ق.م زندگی می‌کرده است.^(۲)

"ابن اثیر" مورخ دوران اسلامی نیز تقارن زمان زندگی زرتشت با دوران مذکور را تأیید نموده است، او می‌نویسد:

«بعد از کشتار زیادی از ترکها کیخسرو غالب شد و پادشاهی به وی رسید و پادشاهی وی مقارن سلطنت سلیمان بن داود (ع) بوده است.

در ایام حزقيا، سخاریب پادشاه آشور با پادشاه آذربایجان جنگ نمود به گونه‌ای که لشکر هر دو به طور کلی محو و نابود شده، بنی اسرائیل از این پیش آمد استفاده کرده و از هر دو طرف غنیمت زیادی برد. در همین زمان بود که زرتشت دین خود را (دین مجوس) پایه‌ریزی کرد و ظهور زرتشت ابتدا در آذربایجان بوده و این حوادث ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام بوده است»^(۳).

سخنان ابن اثیر در ضمن مؤید آن است که وی نیز چون ابوالیحان بیرونی زرتشت را آذربایجانی می‌داند. با توجه به همین واقعیات تاریخی است که مؤلفان تاریخ ادبیات آذربایجان

۱- تاریخ ماد، صص ۳۴۲-۳۴۳

۲- تاریخ ماد، صص ۳۵۹-۳۵۸

۳- تاریخ اردبیل و دانشمندان، موسوی، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۹

نوشته‌اند:

«به طور کلی می‌توان گفت که این نظام دینی (زرتشتی گری) دارای یک منبع بسیار قدیم است که متخصصان و از آن میان آکادمیسین و.و.استرووه در اثر خود تحت عنوان وطن زرتشتی گری می‌نویسد که - لازم است چنین منبعی را در دین ارمنستان و آذربایجان جستجو کرد - چنان که معلوم است حتی در زمان حاکمیت دولت ساسانی که زرتشتی گری را به عنوان آیین رسمی کشور اعلام کرد، آتشکده اصلی در پایتخت آتروپاتن قرار داشته است»^(۱).

لیکن اینکه آکادمیسین و.و.استرووه ارمنستان را نیز مشمول این قلمرو دانسته، حیرت‌انگیز و نوعی تحریف است. زیرا نطفه‌های اولیه آیین زرتشت در آذربایجان دو - سه هزار سال پیش از میلاد پدید آمده و سپس تکامل یافته و به دین رسمی تبدیل شده است. در اینصورت این آیین چه ارتباطی با ارمنستان و ارمنیان می‌تواند داشته باشد؟!!

در خصوص زرتشت ذکر این نکته نیز ضروری است که برغم برخی مورخان اروپایی که زرتشت را شخصیتی افسانه‌ای پنداشته و معتقدند که وی وجود تاریخی نداشته، اغلب تاریخ نگاران او را شخصیتی حقیقی و تاریخی و متفکری می‌دانند که مخالف طبقات حاکم و اعیان و اشراف استئمارگر و طرفدار طبقات ستم دیده و زحمتکش بوده است.

زروش و خاستگاه زرتشتی گری

برخی محققان فارس بر آنند که زرتشت در اواسط قرن هفتم ق.م در حوالی دریاچه ارومیه و در خانواده "اسپیتامه" دیده به جهان گشوده است. پدر وی "پوروش اسپه" و مادرش "دوغدو" دختر "فراهیم رو" بود. طبق این نظریه زرتشت در حوالی ۲۰-۱۵ سالگی گوشه نشینی اختیار کرده و به تفکر درباره جهان و آفرینش پرداخت. وی سپس به کوه ساوالان رفت و آنجا در ۳۰ سالگی پیام آورد. او به مدت ۱۲ سال آیین خود را در آذربایجان تبلیغ کرد ولی توفیقی بدست نیاورد. حتی بزرگان قوم بر او شوریدند. وی ناگزیر به سوی شرق یعنی به نواحی بلخ و خوارزم رفت. پس از تحمل مشقات بی‌شمار، سرانجام پادشاهی بنام "کی گشتاسب" (ویشتاسب) به او ایمان آورد و از وی حمایت کرد. زرتشت پس از ۳۵ سال تبلیغ آیین خویش سرانجام در ۷۷ سالگی در جنگی که میان گشتاسب و پادشاه توران بنام "ارجاسپ" روی داد در حالیکه از آتشکده خود دفاع می‌کرد کشته شد.

بطور کلی جوهره اصلی این اظهارات که در منابع فارسی دیده می‌شود بخشی از مطالبی

است که پیشتر در بحث از "آستیاک" مطرح گردید. در نظریه فوق موضوع محل تولد زرتشت، نام خاندان وی، حوادث ایام کودکی و نوجوانی او، به تفکر پرداختن و حتی رفتن زرتشت به دامنه‌های ساوالان(سبلان) و تبلیغ آیین خویش تا اندازه‌ای قابل قبول می‌نماید. لیکن مسائلی چون رفتن وی به بلخ و خوارزم و تبلیغ آیین خود در آنجا و کشته شدنش در همانجا و بدست تورانیان صحیح به نظر نمی‌رسد. زیرا چنانکه پیشتر گفته شد، زرتشت آیین خود را در آذربایجان تبلیغ نموده و با کاهنان که نخستین رهبران زرتشتیگری (آیین‌های کوچک محلی) بودند مخالفت نموده و سرانجام آیین او نه از سوی "وشتاسب" شاه پارس، بلکه از طرف آستیاک شاه ماد مورد توجه واقع شد و این پادشاه دختر خود را به سپتیامه داده و او را ولیعهد خویش نمود و آیین او را آیین رسمی دولت ماد ساخت و در نهایت نیز "سپتیامه" نه بدست "ارجاسب" تورانی، بلکه بدست کوروش شاه پارس کشته شد. بدین ترتیب مطالبی که منابع فارسی در این مورد ارائه می‌دهند نادرست می‌نماید. این تحریف در زمان اردشیر بابکان پادشاه ساسانی انجام شده و در دوران متأخرتر همین اطلاعات نادرست در نوشته‌های سورخان اسلامی راه یافته است.

ذکر این موضوع نیز ضروری است که محققانی چون "کریستین سن"، "پور داود" و "جلال الدین آشتیانی" زمان زندگی زرتشت را تا سال‌های ۱۷۰۰ ق.م پیش می‌برند.

ما در جای خود توضیح داده‌ایم که نطفه‌های اولیه زرتشتیگری از ۳-۲ هزار سال پیش از میلاد در پادشاهی‌ها و امارات کوچک ماد مرکزی و آذربایجان آن عهد پدید آمده و سپس در طول اعصار به تدریج شکل گرفته است، لذا در این معنا می‌توان تا اندازه‌ای با نظر محققان مذکور موافق بود. لیکن این نظریه اگر به معنی مقارن بودن زمان زندگی زرتشت با دوران مزبور و تشکل کامل آیین او در آن دوران باشد قابل قبول نیست.

زادگاه زرتشت

اگر چه درباره قلمرو تبلیغ و محل وفات زرتشت تا اندازه‌ای اختلاف نظر میان محققان وجود دارد، لیکن درباره زادگاه او این اختلاف بسیار اندک است و حتی می‌توان گفت که سورخان در این خصوص به تقریب متفق الرای می‌باشد.

محققان، زادگاه زرتشت را ارومیه، شیز، مغان - ساوالان، و یا ری دانسته‌اند. همه این نواحی در آن عهد جزو قلمرو آذربایجان بود. "پلینیوس" مورخ رومی که در سالهای ۷۹-۶۳ میلادی می‌زیسته زرتشت را از اهالی ماد دانسته، از میان علمای اسلامی "ابن خردابه"، "بلاذری"، "ابن فقيه"، "یاقوت حموی" و... شهر ارومیه را زادگاه زرتشت می‌دانند. حتی در

اور مو کیتابخاناسی

<http://urmu.birolmali.com>